

بررسی تحلیلی مبانی تربیت اخلاقی هابرماس و نقد آن از دیدگاه اخلاق قرآنی

عادل رضانی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۲۲

مصطفی قادری**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۱۶

محسن ایمانی نائینی***

چکیده

هابرماس، فیلسوف نسل دوم مکتب انتقادی فرانکفورت، بر این باور است که عقل مدرن نتوانسته تمام ابعاد خویش را آشکار سازد و تنها عقل ابزاری بر جامعه مدرن مسلط شده است. وی با طرح نظریه کنش ارتباطی در پی بازسازی پروژه مدرنیته است که به زعم وی عقیم یا ناتوان مانده است. او در این نظریه که مهم‌ترین دیدگاه او محسوب می‌شود، با استفاده از رویکردهای جدید زبان‌شناسی و فلسفه زبان سعی در ارائه مدلی از تربیت اخلاقی بر مبنای عقلانیت ارتباطی دارد. محقق در این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی، ابتدا به مرور اجمالی نظریه کنش ارتباطی هابرماس، به عنوان مبانی نظریه تربیت اخلاقی وی، پرداخته سپس دیدگاه تربیت اخلاقی را استنتاج نموده و در ادامه به نقد این دیدگاه از سوی اخلاق قرآنی پرداخته است. نتیجه تحقیق نشان داد تأکید هابرماس بر عقلانیت ارتباطی و اخلاق گفت‌وگویی در نظریه کنش ارتباطی، در سطح فردی رشد و شکوفایی خرد مبتنی بر ارتباط متقابل هنجاری (عقل ارتباطی) و در سطح اجتماعی دستیابی به تفاهم مبتنی بر کنش‌های اخلاقی را به عنوان اهداف تربیتی مطرح می‌سازد.

کلیدواژگان: تربیت اخلاقی، هابرماس، عقلانیت ارتباطی، اخلاق قرآنی.

* دانشجوی دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

** عضو هیأت علمی (دانشیار) گروه برنامه ریزی درسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

m.ghaderi@atu.ac.ir

*** عضو هیأت علمی (دانشیار) گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

نویسنده مسئول: مصطفی قادری

مقدمه

تعلیم و تربیت دارای ابعاد مختلفی است که عبارت‌اند از تربیت جسمانی، اخلاقی، معنوی، اجتماعی، جنسی، عاطفی و عقلانی. پیچیدگی و چند بعدی بودن تعلیم و تربیت پرداختن به آن را به امری مهم و بی بدیل تبدیل کرده است. یکی از تأثیرگذارترین و در عین حال دشوارترین مباحث تعلیم و تربیت، تربیت اخلاقی می‌باشد؛ لذا پرداختن به مباحث مربوط به اخلاق و تربیت اخلاقی از جایگاه رفیعی برخوردار است.

در عصر حاضر دسته‌ای از اندیشمندان تحت عنوان متفکران مکتب فرانکفورت شناخته می‌شوند. آنان نخست حرکت خود را در چارچوب مارکسیسم آغاز کردند، اما در ادامه با تأثیرپذیری عمیق از آراء ماکس وبر تصمیم بر بازنگری مبانی مارکسیسم گرفتند (استریک، ۲۰۰۰: ۱۹). در میان اعضای این مکتب می‌توان دو نسل را تشخیص داد. مهم‌ترین نمایندگان نسل اول عبارت‌اند از ماکس هورک هایمر (۱۹۷۳-۱۸۹۵م)، تئودور آدورنو (۱۹۶۹-۱۹۰۱م)، هربرت مارکوزه (۱۹۷۹-۱۸۹۸م) و اریش فروم (۱۹۷۹-۱۹۰۰م)؛ نماینده نسل دوم این نهضت یورگن هابرماس (۱۹۲۹م) است. وی نقش بی بدیلی در رشد اندیشه‌های انتقادی و رهایی بخشی در دوران اخیر داشته است. هابرماس از یک سو خردباوری مدرن را مورد نقد قرار داده و از سوی دیگر سنت انتقادی مارکس نسبت به جامعه بورژوازی که نتیجه‌اش از خود بیگانگی فرد است را مد نظر قرار داده است. مارکس در تکوین «تئوری انتقادی» این مکتب تأثیر بسزایی داشته است، البته در کنار وی اندیشمندانی مانند کانت، هگل و در ابعاد کم‌تری فروید نیز نقش داشته‌اند.

هابرماس تأکید بسیاری بر عقلانیت، اخلاق و ارتباطات دارد و رهایی بخشی را محور آرمانی تأملات خود قرار داده است، لذا تعلیم و تربیت و نظام‌های وابسته به آن، به طور ضمنی، اهمیت بسزایی در سیستم فکری او پیدا می‌کنند تا جایی که «او در مواردی تغییر نظام آموزشی را مهم‌تر از عمل سیاسی می‌داند» (بشیریه، ۱۳۷۹: ۲۳۶). وی در مهم‌ترین بخش پروژه فکری خود با چرخش از رویکردهای گذشته سعی در بنانهادن نظریه خود بر مبنایی زبانی داشت. «بلندپروازانه‌ترین و اصیل‌ترین ویژگی مجموعه آثار هابرماس، تلاش وی در این زمینه است که مطالعه و بررسی جامعه را در قالب نظریه ارتباطات مطرح کند. هدف او ارائه الگویی است که نشان دهد عقلانیت چگونه در تعامل

اجتماعی عادی یعنی در ارتباطات عادی جلوه‌گر است» (پیوزی، ۱۳۸۲: ۹۰-۸۹). از این رو «نظریه کنش ارتباطی» هابرماس که محصول این دوره فکری اوست، تا کنون به عنوان مهم‌ترین اندیشه وی شناخته شده است.

بررسی اندیشه‌های یورگن هابرماس، ادبیات حجیمی را در فضای پژوهشی و آکادمیک ایران شکل داده است. بنابراین اشاره به همه آن‌ها غیر ممکن است و تنها می‌توان به خطوط و محورهای کلی این ادبیات اشاره کرد. برخی آثار به بررسی جایگاه هابرماس در مکتب فرانکفورت پرداخته‌اند و نظریه انتقادی را مورد بررسی قرار داده‌اند. گاهی اندیشه‌های هابرماس با اندیشمندان مکتب فرانکفورت مقایسه شده و انتقادات هابرماس به کسانی همچون هورکهایمر، آدورنو، و مارکوزه مورد بحث قرار گرفته‌اند. برخی دیگر اندیشه‌های هابرماس درباره مدرنیته را به بحث گذاشته‌اند. آثار پژوهشی این حوزه، ارزیابی دوباره هابرماس از نقش عقل در برپایی زندگی مدرن و نگاه آسیب‌شناسانه وی و تلاشش برای ارائه تعریفی متفاوت اما نه متضاد از مدرنیته را در دستور کار قرار داده‌اند. معرفت‌شناسی و روش‌شناسی هابرماس نیز در مقالات و آثار پژوهشی به چشم می‌خورند. در این حوزه پژوهشگران، اندیشه‌های هابرماس در مورد معرفت‌رهایمی بخش انتقادی را به بحث گذاشته‌اند که هابرماس آن را راهی برای رها شدن از معرفت‌انحراف یافته مبتنی بر عقلانیت ابزاری معرفی می‌کند. در لابه‌لای مقالات ذکر شده اشاره‌ای نیز به نظریه کنش ارتباطی هابرماس شده است. از آنجا که تحقیقی مبنی بر تحلیل مبانی تربیت اخلاقی هابرماس انجام نشده است لذا اهداف در این نوشتار، نخست بررسی این موضع معرفتی است که مبانی تربیت اخلاقی هابرماس به ویژه نظریه کنش ارتباطی وی چگونه تبیین می‌شود؟ دیگر اینکه مقصود از اخلاق گفتمانی چیست و چه دلالت‌های تربیتی دارد؟

در پاسخ به سؤالات پژوهش به این مطالب می‌پردازیم: ابتدا در بخش اول، از باب تمهید، مبانی تربیت اخلاقی هابرماس را تحت عناوین ادعاهای اعتبار، کنش‌های گفتاری و عقلانیت ارتباطی، مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ سپس بر اساس اطلاعات حاصله از بخش اول، دلالت‌های تربیت اخلاقی هابرماس که مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی می‌باشد را تحلیل می‌کنیم.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع تحقیق کیفی می‌باشد. بدین صورت که پژوهش‌گر به تحلیل مباحث مطرح‌شده و مقوله بندی مطالب بر اساس محور تربیت اخلاقی پرداخته و به مفهوم سازی و توسعه مفاهیم جدید برای تبیین دلالت‌ها مبادرت نماید. بنابراین پژوهش از نوع تحلیل مفهومی (استنباطی) می‌باشد.

منابعی که در این پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارت‌اند از آثار *هابرماس* که منابع اولیه محسوب می‌شوند و آثار، اسناد و پژوهش‌های دیگران در این زمینه که منابع ثانویه به شمار می‌آیند. پژوهشگر برای استخراج داده‌های مورد نیاز خویش به مطالعه، دسته بندی، تحلیل و ارزیابی مباحث در منابع کتابخانه‌ای می‌پردازد. روش تجزیه و تحلیل اطلاعات این پژوهش با عنایت به نوع تحقیق، توصیفی و تحلیل مفهومی می‌باشد.

یافته‌های پژوهش

هابرماس را می‌توان نظریه پرداز بازسازی علوم انسانی دانست. نظریه‌های وی به تمام معنی وامدار سنت اندیشه غربی پیش از اوست. او با نگاه و برداشتی انتقادی از این سنت در پی صورت بندی جدیدی از اندیشه است. *کانت* از فلاسفه تأثیرگذار بر *هابرماس* است که دیدگاه متفاوتی در حوزه اخلاق و تربیت اخلاقی دارد. در نظر *کانت* سرچشمه اخلاق و قانون اخلاقی، وجدان آدمی یا خرد عملی است. وی امر مطلق اخلاقی را چنین توصیف کرده است: «چنان عمل کن که گویی قاعده رفتاری تو بتواند قانونی عام برای همگان باشد» (ماهرزاده، ۱۳۸۹: ۱۵۹). در نظر *کانت* عملی اخلاقی است که اولاً با نیت نیک انجام شود، ثانیاً به منظور احترام به قانون باشد و دیگر اینکه به منظور ادای تکلیف انجام شود. در زمینه رابطه *کانت* با *هابرماس* می‌توان بیان کرد که همانگونه که *کانت* در مطالعه زیبایی شناسانه خود از امر همگانی غیر قابل توضیح عقلانی دفاع می‌کرد، در عقلانیت ارتباطی *هابرماس* نیز با ادعایی روبه‌رو هستیم که بنیان معرفتی یکسانی را پیش می‌کشد. چه آنکه دستیابی به اصول جامع *هابرماس*، نه بر اساس مراجعه‌ای در انزوا به عقل فردی، بلکه بر پایه رجوعی همگانی به مناسباتی صورت می‌گیرد که در دل خود فرصت شناخت اصول عام را فراهم می‌آورند.

جدیدت اخلاقی هابرماس بر همه جنبه‌های پژوهش‌های وی سایه افکنده و با عنایت به عقل‌گرا بودن وی، جامعه بهتر جامعه‌ای عقلانی‌تر و منطبق با نیازهای جمعی می‌باشد (نوذری، ۱۳۸۹: ۲۵). از نظر تاریخ‌بندی نظریه‌های هابرماس می‌توان شیوه نظریه‌پردازی او را به دو دوره تقسیم کرد:

دوره اول که حاصل آن کتاب «شناخت و علایق انسانی» است و تا اواسط دهه ۱۹۷۰ طول می‌کشد. هابرماس در این دوره در پی عرضه تعبیر تازه‌ای از نظریه فرهنگ و شناخت در مارکسیسم بود و با نقد فرایند عقلانیت ابزاری، مفهوم عقلانیت ارتباطی را مطرح کرد.

دوره دوم یا دوره‌ای که اصطلاحاً به چرخش زبانی معروف شده است. در این دوره هابرماس در پی رفع مشکلات کار و شناخت علایق انسانی بود و با استفاده از نظریات فیلسوفان تحلیلی در باب زبان، نظریه کنش ارتباطی مبتنی بر زبان را مطرح کرد.

مبانی تربیت اخلاقی هابرماس: نظریه کنش ارتباطی

مارکس در پژوهش‌های اقتصادی خود فعالیت محسوس آدمی را کار می‌نامید و در تولید مادی جامعه جایگاهی برجسته برای آن قائل بود. تفسیر مارکس از کار بر بنیادی فنی استوار بود. بنا بر اعتقاد وی در مرحله نخست، کار عبارت است از پویایی میان خود و طبیعت؛ پویایی که انسان فعالیت خویش را واسطه تبادل میان خود و طبیعت قرار می‌دهد. در حقیقت نقطه شروع کار هابرماس تمایز قائل شدن او میان کار به عنوان کنش معقول و هدفدار و کنش متقابل اجتماعی می‌باشد. «کار یا کنش عقلانی معطوف به هدف آن جنبه از فعالیت انسانی است که با جهت‌گیری او نسبت به طبیعت خارجی مشخص می‌شود. هدف آن گسترش و توسعه نیروهای تولید و توان کنترل تکنیکی بر طبیعت است» (بهمن پور، ۱۳۷۹: ۹۶). اما کنش ارتباطی، جنبه‌ای دیگر از فعالیت آگاهانه انسان است که هدف والاتری را تعقیب می‌کند. مقصد آن نیل به تفاهم دوطرفه از طریق ارتباط است و آن حوزه از نهادهای اجتماعی (نظیر خانواده، رسانه‌های گروهی و غیره) را در بر می‌گیرد که واسطه آن‌ها زبان است و با قوانین اجتماعی کنترل می‌شوند» (همان: ۹۷).

چرخش زبان‌شناختی هابرماس سرآغازی مهم برای دستیابی به این نظریه است. هدف از این چرخش، جایگزینی مسأله زبان مبتنی بر رویکردی بین‌الذهانی با مسأله سنتی آگاهی در فلسفه مدرن بود. بخش مهمی از این جهت‌گیری جدید و بسیار مهم در یکی از مقالات او با عنوان «پراگماتیک عام چیست؟» (a/ 1979) ارائه شده است. خروج از بن‌بست فلسفه سوژه و آگاهی، که دغدغه تحلیل ذهن نوع بشر را داشته است و ورود به فلسفه زبانی با دغدغه تحلیل چگونگی کنش‌های زبانی و ارتباطات انسانی، سرآغاز دستیابی هابرماس به مهم‌ترین قسمت پروژه خود، یعنی "نظریه کنش ارتباطی" می‌باشد. به نظر هابرماس، فلسفه آگاهی، فلسفه‌ای تک‌گفتاری یا مونولوگی است که راه را بر هر نوع رویکرد مبتنی بر بین‌الذهانی بودن معرفت و در نتیجه کنش ارتباطی مبتنی بر گفت‌وگو می‌بندد. بر این اساس، هابرماس برای تدوین نظریه خود به مطالعه دانش‌های زبانی از جمله فلسفه زبان می‌پردازد. نخستین مسأله‌ای که این چرخش زبان‌شناختی در جریان فکری هابرماس را مطرح می‌کند، روش پژوهش در این حوزه است. بنابراین از آنجا که موضوع مورد نظر هابرماس قابل بررسی تجربی نیست، او روش بازسازی عقلانی را برمی‌گزیند. به زعم هابرماس (به نقل از هولاب، ۱۳۷۸: ۷۸)، روش‌های بازسازی در مقابل روش‌های تجربی، غیر قانونمند و صوری هستند و ویژگی علمی هستند که به طور نامنظم شناخت شهودی ذهن یا عامل شناسایی را بازسازی می‌کنند. هابرماس به منظور اجرای طرح بازسازی عقلانی خود از دو وسیله نظری، یعنی «نظریه سه جهان پوپر» و «نظریه کنش‌های گفتاری آستین» بهره گرفته و به مقدمه‌سازی دیدگاه خود می‌پردازد.

نقد اول اینجا و از سوی اخلاق قرآنی وارد می‌شود و آن تأکید صرف این نظریه بر عقل‌گرایی است هرچند عقل به عنوان منبع اخلاق از سوی آیات مورد تأیید قرار گرفته است، اما باید در نظر داشت که منابع دیگر مورد اغفال واقع شده‌اند.

ادعاهای اعتبار

هابرماس به تبع کارل پوپر، سه جهان را مدّ نظر قرار می‌دهد: «جهان عینی» یا جهان خارجی امور و چیزها، جهان ذهنی یا جهان درونی اندیشه‌ها و عواطف، و «جهان

اجتماعی» یا جهان هنجاری ارزش‌ها و هنجارهایی که به شیوه‌ای بین‌الذهانی تعیین شده‌اند. او معتقد است که هر کنش‌گری با این سه جهان در رابطه است و باید بتواند اعتبار سخن خود را در رابطه با هر سه جهان اثبات کند. یعنی در هر گفت‌وگو سه نوع ادعای اعتبار وجود دارد: «حقیقی بودن»؛ یعنی آنچه می‌گوید مطابق با جهان عینی است و حقیقت دارد. «صدق»؛ یعنی آنچه می‌گوید با جهان ذهنی او مطابق است، یعنی قصد فریب شنوندگان را ندارد. «صحت»؛ یعنی در چارچوب هنجارهای موجود، گوینده حق دارد چنین سخنی بگوید، یعنی توسل او به هنجارها توسلی مشروع و مورد قبول است.

همچنین، از آنجا که در مفهوم ارتباطی کنش، زبان به عنوان واسطه اصلی ارتباط در نظر گرفته می‌شود، ادعای چهارمی نیز مطرح است: «فهم پذیری»؛ یعنی آنچه می‌گوید معنا دارد و از قواعد صرفی و نحوی مشخصی تبعیت می‌کند. این ادعاهای اعتبار در پس هر نوع ارتباطی نهفته است و تمامی افراد شرکت‌کننده در ارتباط لا جرم مدعی این اعتبارها هستند.

به عبارت دیگر، پس‌زمینه رسیدن به هر نوع وفاقی، گردن نهادن به اعتبار مورد دعوی است. کنش ارتباطی از منظر هابرماس، کنش متقابل میان حداقل دو شخص قادر به کلام و کنش است که روابط بین شخصی برقرار می‌سازند و در این نوع کنش، شنونده می‌تواند با صحت هنجاری پاره‌گفتارها به منازعه برخیزد، با حقانیت ذهنی پاره‌گفتارها درآویزد یا می‌تواند دستیابی به مفروضات وجودی معین را انکار کند. در این کنش، خبری از اجبار و انحراف در کنش نیست که در غیر این صورت، ارتباط تحریف شده است.

نقد دوم: هابرماس به زعم خود و بدون اعتبار سنجی به تقسیم جهان از زاویه دید خود می‌پردازد و بدن توجه به تبعات این تقسیم بندی به اعتبار سنجی آن می‌پردازد. جهان‌شناسی قرآن در تضاد با این تقسیم بندی است و در حالی که در قرآن جهان‌ها با ویژگی‌های منحصرشان مد نظر قرار می‌گیرند، اعتبار این جهان را نه انسان بلکه خالق می‌داند و با اطمینانی خاص به باور آنها می‌پردازد.

کنش‌های گفتاری

هابرماس برای تدوین نظریه خود، دیدگاه خود را بر سومین جهان متمرکز کرده و از این رو به نظریات جدید در حوزه فلسفه زبان روی می‌آورد. او دیدگاه خود را در ارتباط با نظریات ویتگنشتاین و شاگردانش، آستین و سرل، و در تقابل با نظریه «دستور زبان زایشی» چامسکی و نظریات حوزه جامعه‌شناسی زبان بسط و توسعه می‌دهد. به طور کلی، هابرماس به جای تحلیل جنبه‌های واج‌شناسانه، نحوی و معناشناسانه زبان - مانند کارهای چامسکی - به تحلیل جنبه‌های کاربردی یا پراگماتیک زبان توجه نشان داده و با استفاده از دیدگاه متأثر از فلسفه زبانی ویتگنشتاین به بررسی کنش‌های گفتاری می‌پردازد (هابرماس، ۱۳۸۴: ۳۹۵-۳۹۳). بنابراین هابرماس در نظریه کنش ارتباطی خود به دنبال سه هدف اصلی زیر می‌باشد:

- (۱) پرورش مفهومی از عقلانیت به نوعی که متصل به پیش فرض‌های ذهن گرایانه و فرد انگارانه فلسفه مدرن و علوم اجتماعی مدرن نباشد.
- (۲) پرورش مفهومی دو سطحی از جامعه به نحوی که پارادایم‌های زیست جهان و سیستم را در هم ادغام نماید.
- (۳) طرح یک نظریه انتقادی در باب تجدد به نحوی که ضمن تجزیه و تحلیل جنبه‌های آسیب شناسانه تجدد حاوی پیشنهاد اصلاح پروژه روشن‌گری باشد نه وانهادن آن (همان: ۱۰-۱۱).

هابرماس برای رسیدن به اهداف فوق، ابتدا انواع کنش را در بین انسان‌ها مشخص می‌سازد. به نظر او چندین نوع اساسی از کنش وجود دارد:

- الف) کنش غایت‌مند: کنشی است که مبتنی بر محاسبه انواع گوناگونی از معیارها و انتخاب مناسب‌ترین معیار برای تحقق اهداف ضمنی می‌باشد. هابرماس آن را کنش ابزاری نیز می‌نامد زیرا آن بر روی ابزارهای دستیابی به هدف متمرکز می‌شود.
- ب) کنش هنجاری (استراتژیک): کنشی که مبتنی بر ارزش‌های مشترک گروهی می‌باشد. کنش هنجاری به سوی پیروی از توقعات هنجاری (که به طور جمعی توسط گروه بندی افراد سازماندهی شده است) جهت‌دهی می‌شود.

ج) کنش نمایشی: کنشی است که دستکاری آگاهانه رفتار خود(قبل از اینکه عموم یا حضار بفهمند) را در بر می گیرد.

د) کنش ارتباطی: کنش متقابل میان عاملانی است که از گفتار و سمبل های غیر شفاهی به عنوان شیوه ای برای درک وضعیت متقابلشان استفاده می کنند و سعی می نمایند کنش های خود را از طریق استدلال با همدیگر یکپارچه و هماهنگ سازند(ترنر، ۱۹۹۸: ۵۶۹-۵۶۸).

متمایل به تفاهم	متمایل به موقعیت	موقعیت / سوگیری
-----	کنش ابزاری	غیر اجتماعی
کنش ارتباطی	کنش استراتژیک	اجتماعی

به بیان دیگر هابرماس نوع شناسی ساده و متفاوتی را ارائه می دهد که بر طبق آن کنش اجتماعی را به دو نوع تقسیم می کند: کنش ارتباطی و کنش استراتژیک(بولتن، ۲۰۰۵: ۱۰) در حالی که کنش ارتباطی به سمت رسیدن به درک متقابل کنش گران گرایش دارد، کنش استراتژیک کنشی است که در آن کنش گر قصد دارد امتیازی را بدون آنکه دیگری از قصد او آگاه باشد، به دست آورد. در این شکل از ارتباط کنش گر قصد دارد بر روی کنش های دیگری نفوذ داشته باشد(سالتر، ۲۰۰۵: ۹۲). در پی این تمایز، هابرماس نتیجه گیری می کند که تنها زمانی می توانیم ارتباطاتمان را اخلاقی در نظر بگیریم که هر کدام از کنش گران در وضعیت برابر قادر به ارائه پیشنهاد، سؤال و بحث باشند بدون اینکه برای رسیدن به توافق، حيله و دستکاری در فرایند ارتباط وجود داشته باشد.

عقلانیت ارتباطی

یکی دیگر از مفاهیم کلیدی اندیشه هابرماس که در شکل گیری نظریه کنش ارتباطی وی نقش برجسته ای بازی می کند، عقلانیت ارتباطی است. مفهوم عقل و

عقلانیت در اندیشه هابرماس از اهمیت بسیاری برخوردار است. هابرماس توضیح می‌دهد که مدرنیته با *ژان ژاک روسو* و *ایمانوئل کانت* به این نتیجه رسید که اصل عقلانیت جانشین اصول مادی مثل طبیعت یا غیر مادی مثل خدا در مسائل عملی می‌شود (هابرماس، ۱۹۷۹ b: ۱۸۴). در نگاه کلی می‌توان گفت تفاوت هابرماس با دیگر اندیشمندان در این نکته مهم نهفته است که هابرماس عقلانیت را بین اذهانی می‌داند. اگر عقل مورد نظر دکارت را عقل فردی و عقل مورد نظر هگل را عقل نوعی و عقل مورد نظر کانت را استعلایی بخوانیم، عقل مورد نظر هابرماس را باید عقل اجتماعی به مفهوم بین اذهانی بخوانیم. از این حیث هابرماس نه تنها عقل‌گرای بزرگ بلکه نوآور بزرگی نیز محسوب می‌شود (جاویدی، ۱۳۸۴). هابرماس جوهر مدرنیته را حاکمیت عقلانیت بر زندگی انسان‌ها دانسته و عقلانیت را نقطه اوجی در حرکت تکاملی اندیشه آدمی می‌داند که از اسطوره‌پردازی آغاز گردیده و تا بدین جا رسیده است؛ اما او در عین حال یکسونگری‌ها و تنگ‌نظری‌های برخی متفکرین عصر روشنگری را به عنوان عامل انحراف عقلانیت معرفی می‌کند (اندرسون، ۲۰۰۰: ۱۲۵).

نقد سوم: نقد دیگر، کم توجهی به زندگانی اجتماعی آدمی و اقتضائات آن است. همچنان که اشاره شد هابرماس تنها بودن و تنها ماندن را از ویژگی‌های زندگانی خود می‌دانستند. این ویژگی را از جنبه‌ای می‌توان به معنای گریز این اندیشمندان از زندگانی اجتماعی تفسیر کرد و چنین نتیجه گرفت که آن‌ها بیش از آنکه به زندگانی اخلاقی اجتماعی و اقتضائات آن بیندیشند به فرد و زندگانی اخلاقی فردی او اندیشیده‌اند. بهره‌گیری فراوان از مفهوم‌هایی چون فرد، جماعت میان‌مایه و توده که گاه نیز رنگ و بوی تحقیر و توهین به جمع دارد نیز گواه دیگری از کم توجهی به جمع و نادیده انگاری اهمیت و نقش زندگانی اجتماعی آدمی حتی در تحول فردی او است و این دیدگاهی اجتماعی است که به شدت مورد توجه آیات قرآنی قرار گرفته است.

از آنجا که ماکس وبر و به تبع او متفکرین مکتب فرانکفورت نظریه‌ای مایوسانه و منفی‌نگر از عقلانیت و جریان عقلانی شدن غرب ارائه داده‌اند، هابرماس قصد دارد از بن‌بست آن دیدگاه‌ها رهایی یافته و نظریه‌ای مثبت و کارساز ارائه دهد (بهمن پور،

۱۳۷۹: ۹۲). بنابراین، وی به بازسازی نظریه عقلانیت وبر اقدام می‌کند. او عقلانیت وبری را «عقلانیت ابزاری» نامیده و به نقد و تکمیل آن می‌پردازد.

هابرماس با عقلانیت ابزاری به شدت به مخالفت برخاسته است. او این شکل انحرافی از عقلانیت را که سرآغاز مشکلات مدرنیته عنوان می‌کند، موجب هدفمندشدن کنش‌گر دانسته و معتقد است که این نوع از عقلانیت در فرآیند ایجاد و گسترش خود، به شکلی عمل می‌کند که کنش‌گران به گونه‌ای نظام‌مند به عقلانیتی هدفمند از نوعی بدتر بسط و تکامل پیدا می‌کنند؛ بدین ترتیب کنش فرد نه از روی علاقه و عقل و اراده که به شکل دستوری و با هدف از پیش تعیین شده شکل می‌گیرد. وی معتقد است در جامعه امروز که پول و قدرت، مکانیسم‌های هماهنگ‌ساز سیستم‌های مرکزی جامعه مدرن هستند، جامعه بیمار شده و به سمت تزلزل هویت جمعی حرکت می‌کند، و بیگانگی و شیء‌شدگی جامعه را فرا می‌گیرد. در نتیجه، آگاهی اصیل، شبکه اجتماعی ارتباط، کنش ارتباطی و عقلانیت ارتباطی تحت سلطه قرار می‌گیرند.

از این رو، وی در رابطه با انواع کنش‌ها، سه نوع عقلانیت نیز مطابق آن کنش‌ها تعریف می‌کند و به توضیح و دفاع از «عقلانیت ارتباطی» که اندیشمندان دیگر از آن غافل بوده‌اند می‌پردازد. او در تحلیل این موضوع معتقد است که عقلانیت ارتباطی نوعی عقلانیت در زندگی انسان است که در شکل‌های مختلف زندگی ما حضور دارد و مجموعه‌ای از معارف و الگوها و ارزش‌ها و هنجارهاست که راهنمای عمل انسان برای کنش ارتباطی است. «عمل ارتباطی وقتی عقلانی است که تنها استدلال و برهان آزاد بر آن حاکم بوده و عاری از هر گونه سلطه خارجی باشد. در چنین جامعه‌ای از آنجا که ادعاهای اعتبار در معرض نقد قرار دارند، امکان شناسایی و تصحیح اشتباهات در آن‌ها و آموختن از این اشتباهات همواره وجود دارد. اگر این روند در سطحی بازاندیشانه صورت گیرد، آنگاه صورت‌هایی از استدلال شکل می‌گیرد که نه تنها می‌توان شرایط انتقال و توسعه آن‌ها را در یک سنت فرهنگی ایجاد نمود، بلکه می‌توان آن‌ها را در نهادهای فرهنگی خاصی متمرکز کرد» (همان: ۱۰۵-۱۰۴). مبنای عقلانیت ارتباطی، سود و هدف مادی صرف نیست و به جای یک نظام تولیدی، نظامی هنجاربخش و کم‌تر تحریف‌کننده در آن حاکم است و تنها در این نظام است که حوزه عمومی می‌تواند رشد کند و وضعیت

آرمانی گفتار در زیست جهان حاکم شود. به زعم هابرماس کنش ارتباطی معطوف به تفاهم و توافق، توضیح خواستن و توجیه نمودن زمینه‌های عینی کنش، حقانیت و درستی هنجاری، موجب تعهد اخلاقی و مسئولیت عقلانی کنش‌گران ارتباطی می‌شود، لذا عقلانیت ارتباطی بین‌الذنهانی حکم می‌کند که طرفین کنش از آزادی، تعهد، مسئولیت و خودمختاری لازم برای انتقاد، دفاع و توجیه ادعاهای اعتباری برخوردار باشند (هابرماس، ۱۹۸۴: ۹۵).

تحلیل دلالت‌های تربیت اخلاقی هابرماس مبتنی بر نظریه کنش ارتباطی

طبق دیدگاه هابرماس هیچ کس به طور انفرادی نمی‌تواند هویت خود را حفظ کند (هابرماس، ۱۹۹۰: ۱۵۴). هابرماس هم‌صدا با دورکیم معتقد است که اخلاقیات با عضویت در گروه آغاز می‌شود. نحوه شکل‌گیری هویت آدمی دلالت‌های زیادی برای تربیت اخلاقی خواهد داشت. از نظر هابرماس تربیت اخلاقی اساساً امری اجتماعی است. این امر به نوبه خود از دیدگاه هابرماس در مورد اجتماعی بودن هویت افراد ناشی می‌شود. رشد خود به رشد توانش ارتباطی‌اش بستگی دارد. باید دانست که هویت‌ها به طور جمعی به هم وابسته هستند. هم‌کنشی اجتماعی باعث فردیت مشارکت‌کنندگان می‌شود و فردیت بیش‌تر باعث تقابل اجتماعی بیش‌تر می‌شود و در شناسایی‌های دوجانبه است که افراد هویت خود را می‌سازند. از نظر وی فرایند اجتماعی شدن در همان حال فرآیند تفرد نیز است. «از نظر هابرماس فردی شدن از طریق اجتماعی شدن صورت می‌گیرد کودک ابتدا خود را با وجود دیگری تعریف می‌کند و سپس در مراحل بالاتر با تمایل خود از نظام‌های اجتماعی به فردیت خاص خود دست می‌یابد. خود پیروی برای هابرماس توانایی بررسی شناخت انتقادی خود و دیگران است. بنابراین گفت‌وگو آن را تقویت می‌کند. خود پیروی به طور طبیعی در انسان قرار داده نشده است بلکه افراد از طریق روابط و تعاملات اجتماعی آن می‌رسند. آنچه که به طور طبیعی در انسان وجود دارد توانایی تأمل در خود است که نهایتاً انسان را به خود پیروی می‌رساند. بنابراین در تربیت اخلاقی هابرماس تأکید بر یادگیری مشارکتی است و این تربیت باید

بر اساس همدلی و تعامل بین افراد باشد. در این نوع تربیت جنبه‌های اجتماعی یادگیری اهمیت بیش‌تری دارد (هابرماس، ۱۹۸۷: ۶۷).

از نگاه هابرماس هنجارهای اخلاقی جامعه پدیده‌هایی پویا هستند و هم‌زمان با رشد و تکامل دانش، متحول می‌شوند. تکامل هنجارهای اخلاقی زمانی به تعالی می‌رسد که وجدان فرد در راستای اصول و غایات جهان شمول، مبادرت به انتخاب و اقدام کند. اصول جهان شمول حول ارزش‌هایی مانند عدالت، آزادی، حرمت انسان، برابری حقوق و مانند این‌ها متمرکز است. برقراری اصول از دیدگاه هابرماس ریشه در شکل‌گیری و رشد خودسامانی فرد و گسترش آزادی و دموکراسی دارد. به عقیده او جامعه مدرن نتوانسته زمینه لازم را برای هم‌بستگی اجتماعی و لا جرم اشاعه خود سامانی به وجود آورد. هابرماس نارسایی و زوال هنجارهای اخلاقی را معلول نبود یک فراگرد پویا، آزاد و داوطلبانه گفتمان می‌داند. به عقیده او اصول و هنجارهای اخلاقی جهان مدرن در قواعد پیشبرد گفتمان نهفته است و گسترش آزادی و خودسامانی بدون آن ممکن نیست. او از نوعی اخلاق گفتمانی سخن می‌گوید که قادر است در یک فراگرد تدریجی جهان مدرن را از زوال و گسست برهاند.

وی به پیروی از دیگر متفکران مکتب فرانکفورت قائل به فرض حاکمیت عقلانیت ابزاری و شیء‌شدگی فراگیر در جامعه مدرن است لیکن راه‌گریز از این وضعیت را استقرار وضعیت کلامی ایده‌ال می‌داند. در وضعیت کلامی ایده‌ال، هر فرد از شانس و امکانات مساوی برای بحث و استدلال و طرح پرسش‌ها و نظرات خود برخوردار خواهد بود (نوذری، ۱۳۸۹: ۲۲۱). در این قلمرو گفتاری، همه‌انگیزه‌ها به جز میل رسیدن به تفاهم در تعلیق هستند (میلر، ۱۳۸۴: ۹۷). هابرماس رهایی را در وضعیت کلامی ایده‌ال جست‌وجو می‌کند زیرا در آن "اجماع" آزادانه و واقعی با توافق همگانی وجود دارد. هر کلام یا گفتاری که به این سطح نرسد، محکوم مفاهمه تحریف‌شده نظام‌مند است که ناشی از توزیع نابرابر قدرت در میان شرکت‌کنندگان در آن می‌باشد. از این رو نیل به وضعیت یادشده منوط به حذف کلیه تحریفات موجود نه‌تنها در عرصه زبان، بلکه پهنه کل حیات فرد و جامعه است. هابرماس ادعا می‌کند فقط در صورتی می‌توان اجماع راستین را از اجماع کاذب تشخیص داد که امکان گفت‌وگوی بی‌قید و شرطی را

پیش فرض گرفت که همه سخنگویان دسترسی برابر به آن دارند و در آن فقط "نیروی استدلال بهتر و برتر" حکم می‌راند. (اوث ویت، ۲۰۰۰: ۶۴).

تفاوت گفتمان ارتباطی با انواع دیگر گفتمان این است که در اینجا شرکت کنندگان ابتدا توافق می‌کنند هیجانانگیز را کنار بگذارند و سپس در جهت اجماع پیش بروند. در اینجا شاهد پیش فرض دستیابی به توافق هستیم. گفتمان نظری - که هدفش کسب اعتبار برای مدعاهای مربوط به حقیقت است - و گفتمان عملی - که هدفش هنجارهای بحث انگیز است - از نظر ساختار بنیادی‌شان دارای وجوه تشابهی هستند. به علاوه اگرچه این‌ها به منافع شناختی انسان مرتبطاند اما روش‌هایی که به وسیله آن‌ها به ادعاهای مربوط به حقیقت اعتبار می‌دهد جهان شمول هستند و از خود طبیعت برمی‌خیزند.

در حقیقت *هابرماس* با ارائه کنش ارتباطی که مفهوم مرکزی آن اخلاق گفتمانی است، نقش مهمی در مباحث نظری مربوط به اخلاق ایفا کرده است. استفاده *هابرماس* از نظریه رشد شناختی کلبرگ به منظور تأیید نظریه خود، تصویری کامل‌تر از نوع فعالیت ذهنی را که او در بحث و مناظره مد نظر قرار داده ارائه می‌کند. *هابرماس* شرح کلبرگ از دوره مرحله‌ای تفکر اخلاقی یعنی مرحله تفکر پیش قراردادی، مرحله تفکر انتقادی در مورد هنجارهای اجتماع تا مرحله تفکر ما بعد قراردادی که در مورد حقوق و اصول جهانی است را می‌پذیرد (*هابرماس*، ۱۹۹۰: ۱۲۳-۱۲۵). در نظریه اخلاقی *هابرماس*، تفکر ما بعد قراردادی نقش اصلی و برجسته‌ای دارد، چراکه وی معتقد است معرفت انسانی تا حد زیادی به وسیله شرایط اجتماعی - تاریخی تعیین می‌گردد.

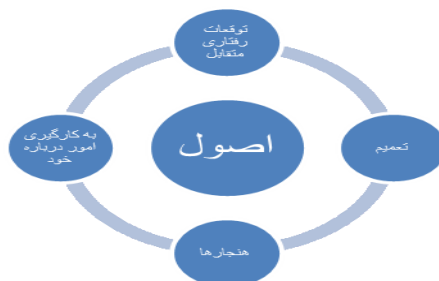
هابرماس فضایل اخلاقی را در دو سطح فردی و اجتماعی مد نظر قرار می‌دهد. وی اخلاق را از مقوله‌ای فردی (رویکردی که پس از *ارسطو* بر تاریخ فلسفه سایه افکنده) به حوزه اجتماعی کشانده است. البته وی معتقد است که به شرطی می‌توان در محمل اجتماعی وارد شد که حقوق و آزادی‌های فردی رعایت شود یا به بیان وی: «تمامی افرادی که از آن تأثیر پذیرفته‌اند، بتوانند پیامدها و تأثیرات جانبی آن را قبول کنند و انتظار می‌رود که رعایت آن، مصالح هر کسی را در بر داشته باشد» (همان: ۶۵).

به زعم *هابرماس* خاستگاه وظیفه اخلاقی، شناسایی متقابل رسمی سوژه‌های آزاد و برابر است. بنابراین هرچه احساس مسئولیت، دغدغه، تعهد، و نگرانی ما نسبت به

همدیگر به عنوان موجودات انسانی صاحب حق و واجد مسئولیت بیش تر باشد، با جدیت زیادتری برای ایفای وظایف اخلاقی خود تلاش می کنیم (هابرماس، ۱۹۹۳: ۱۰۷).
تربیت اخلاقی مورد نظر هابرماس را می توان مشارکت در فرایند بازسازی رشد آگاهی اخلاقی دانست که از تکامل انواع، هم کنشی و متقابل بین انسان ها ناشی می شود. تأکید هابرماس بر بازسازی ساختارهای شناختی - اجتماعی است. تربیت اخلاقی به معنای رشد توانایی داوری صحیح است که طی آن افراد می توانند دست به انتخاب مسئولانه بزنند. تأکید او بر عقلانیت مبین آن است که فضیلت از دیدگاه وی عقلانیت شهروندان می باشد و همچنین تسهیلات بیش تری برای سعادت، شادکامی، صلح و همبستگی همگان مهیا گردد و یا به بیان دیگر جامعه بهتر جامعه عقلانی تر است که به نیازهای تمامی افراد پاسخ دهد. وی به دنبال گونه ای جامعه آرمانی می باشد که هدف آن ایجاد کلیت انسانی به دور از تقسیم بندی صوری و جزمی، طبقه، نژاد و ... است. جامعه ای که در آن مباحثه و گفت و گوی آزاد تحقق می یابد.

وی هرچند پلورالیسم را در شیوه زندگی فردی می پذیرد، اما معتقد است در بحث عدالت نیازمند پذیرش انگاره های ثابت و جهان گستر هستیم. به اعتقاد هابرماس یادگیری نه فطری و موروثی و نه محیطی است بلکه یک سازماندهی خلاق توسط فرد باعث یادگیری می شود (هابرماس، ۱۹۹۰: ۱۱۵).

وی گذر از مراحل یادگیری را دیالکتیکی، برگشت ناپذیر و پی در پی می داند. با توجه به دیدگاه هابرماس در زمینه یادگیری می توان گفت که از نظر او تربیت اخلاقی دستیابی قدم به قدم به ساختارهای جدیدی است که مورد نیاز هستند. این جایگزینی ساختارها رویه ای دیالکتیکی دارد که در بازسازی صورت های اجتماعی - شناختی حاصل می شوند. هابرماس معتقد است با کاربرد مفاهیمی چون تعمیم و بکارگیری امور درباره خود می توان رویه مشتق شدن ساختارهای پیچیده تر از ساختارهای اولیه را توضیح داد. مثلاً توقعات متقابل رفتاری از طریق تعمیم به هنجارها تبدیل می شوند و از طریق مفهوم بکارگیری درباره خود، هنجارها به اصول تبدیل شده که این اصول هنجارهای دیگر را ارزیابی می کنند.



اخلاق گفتمانی به این معناست که هنجارهای اخلاق را می‌توان به گفتمان عقلانی برگرداند. تحول معرفت و شناخت یا تربیت عقلانی پیش‌زمینه تربیت اخلاقی است. مرتبی باید بتواند به درجه‌ای از عقل‌ورزی برسد که دریابد اصل کلیت‌بخشی اخلاق گفتمانی لازم و ضروری است. تربیت اخلاقی *هابرماس* مبتنی بر گفت‌وگوست که در آن افراد می‌آموزند بین اصول صوری و منافع و علایق فردی پیوند برقرار کنند. وی با رد عقل ابزاری و به تبع آن روان‌شناسی رفتارگرا، تربیت اخلاقی را صرف عادت دادن نمی‌داند. آنچه به معنای واقعی، تربیت اخلاقی نام دارد فرایند درک و فهم، تجزیه و تحلیل و ارتقاء نظام اخلاقی به شیوه‌ای دموکراتیک و از طریق گفت‌وگوست.

به طور خلاصه در تربیت اخلاقی افراد پس از شرکت در گفتمان عملی، به قواعد مشترکی که رعایت آن‌ها برای همگان الزام آور است دست می‌یابند و کلیت این رفتار را درک کرده و با داشتن چنین معرفتی، رفتار اخلاقی از آن‌ها سر می‌زند. در مراحل بالاتر، عادت و هنجارپذیری به معنای فعل اخلاقی نیستند بلکه فرد باید بتواند منطق قواعد و دستورات اخلاقی را بفهمد. لذا کار مربی بیش‌تر دارای جنبه معرفتی و منطقی است. رفتار باید از جهت ضرورت، تحسین شود و پرورش این معرفت با استفاده از گفت‌وگو مهم‌ترین روش تربیت اخلاقی است.

طبق دیدگاه *هابرماس* چنانچه شخص به بلوغ اخلاقی رسیده باشد تصمیمات درست اخلاقی را ناشی از اصولی می‌داند که عقلاً برای همه افراد دخیل، قابل پذیرش است. بنابراین *هابرماس* از تربیت اخلاقی، پروراندن انسان‌های آزادی را مد نظر دارد که با هدف تفاهم و توافق با انسان‌های دیگر کنش ارتباطی برقرار کرده و هنجارها را به شکل گفتمانی، بازاندیشی و بازسازی معتبر نمایند.

نتیجه بحث

با توجه به اهمیت اندیشه‌های هابرماس در سنت اندیشه غربی، این تحقیق بررسی تربیت اخلاقی وی را با تمرکز بر مهم‌ترین اندیشه او، یعنی نظریه کنش ارتباطی مد نظر داشته است. فلسفه هابرماس با تأکید بر نظریه کنش ارتباطی و با محور قرار دادن مفاهیم عقلانیت ارتباطی، ارتباط بین الازدهانی و نیز اخلاق گفت‌وگویی، در پی دستیابی به رویکردی جدید از تربیت اخلاقی است.

با توجه به مباحث مطرح‌شده در بخش‌های پیشین، هابرماس فضایل اخلاقی را در دو سطح فردی و اجتماعی مد نظر قرار می‌دهد. نکته مهم در اندیشه هابرماس حرکت رفت و برگشتی وی بین این دو است. وی به اخلاق گفت‌وگویی و مفاهیم کلیدی آن می‌پردازد و مدعی است که کنش ارتباطی و حرکت‌های جمعی است که اخلاق را معنادار و به تعبیر خود هابرماس، معتبر می‌سازد، اما نکته مهم این است که در همین محمل به شرطی می‌توان وارد شد که حقوق و آزادی‌های فردی رعایت شود.

در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که هدف از تربیت اخلاقی در سطح اجتماعی دستیابی به تفاهم مبتنی بر کنش‌های اخلاقی است که با این امر هم در زمینه‌ای از آزادی و برابری صورت می‌گیرد و هم زمینه‌ساز رشد فضایی چون عدالت و آزادی می‌شود. همچنین در سطح فردی نیز فضای مورد نظر هابرماس با عنایت به مباحث کنش ارتباطی، رشد و شکوفایی خرد مبتنی بر ارتباط متقابل هنجاری (عقل ارتباطی) را در پی خواهد داشت.

کتابنامه

- بشیری، حسین. ۱۳۸۲ش، **سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی**، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بهمن پور، محمد سعید. ۱۳۷۹ش، **فراز و نشیب عقلانیت**، تهران: انتشارات نوادر.
- پیوزی، مایکل. ۱۳۷۹ش، **یورگن هابرماس**، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، تهران: نشر هرمس.
- ماهرزاده، طیبه. ۱۳۸۹ش، **فلسفه تربیتی کانت**، چاپ دوم، تهران: نشر سروش.
- میلر، پیتر. ۱۳۸۴ش، **سوژه استیلا و قدرت**، ترجمه نیکو سرخوش، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- نوذری، حسین علی. ۱۳۸۹ش، **بازخوانی هابرماس**، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.
- هابرماس، یورگن. ۱۳۸۴ش، **نظریه کنش ارتباطی**، جلد‌های اول و دوم، ترجمه کمال پولادی، تهران: انتشارات مؤسسه ایران.
- هولاب، رابرت. ۱۳۷۸ش، **یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی**، ترجمه حسین بشیری، تهران: نشر نی.

کتاب انگلیسی

- Bolton, Roger (2005). "Habermas's theory of communicative action and the theory of social capital". Department of Economics and Center for Environmental Studies Williams College.
- Habermas, J (1979a) "What is universal pragmatics?". In *Communication and the evolution of society*. London: Heinemann.
- Habermas, J (1979b) *Communication and Evolution of Society*, Translated and with an Introduction by Thomas McCarthy, London: Heinemann.
- Habermas, J. (1984) *The theory of communicative Action*. Vol. 1 Boston: Beacon press.
- Habermas, J. (1987) *The theory of Communicative Action*. Vol. 2 Boston: Beacon press.
- Habermas, J. (1990) *Moral Consciousness and Communicative Action*. Cambridge. MIT Press.
- Habermas, J. (1993). *Justification And Application :remark on Discourse ethics*, tr. & ed. C. The MIT Press.
- Salter, Lee. (2005). "The communicative structures of journalism and public relations". University of the west of England, SAGE Publication, Vol. 6.
- Turner, Jonathan H. (1998) "The Structure of Sociological Theory". Sixth Edition, Wadsworth publishing company, The US.
- Anderson, Joel (2000). *The Third Generation of the Frankfurt School*. Washington: Washington university Press.
- Outhwaite, W (2000) *the Habermas reader*, London: Polity Press.
- Strick, Peter (2000) *critical theory .politics and society*. London British library cataloguing.

مقالات

- بهره مند، مهدی و توکلی، احمد رضا. ۱۳۹۶ش، «**مبانی قرآنی و روایی مسئولیت مدنی قاضی و جریان آن در قوانین موضوعه**»، فصلنامه مطالعات قرآنی، سال هشتم، شماره ۳۲، صص ۲۲۹-۲۴۷.

جاویدی، علیرضا. ۱۳۸۴ش، «آخرین عقل‌گرای بزرگ»، روزنامه شرق، شماره ۶۱۳.
موسوی، سیده فاطمه. ۱۳۹۶ش، «تحلیل و بررسی پیامدهای اومانیزم از دیدگاه علامه
طباطبایی با تکیه بر تفسیر المیزان»، سال هشتم، شماره ۳۲، صص ۵۹-۹۴.

